**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه156– 21 /12/ 1397 زوجه بودن حقیقی یا حکمی /مطلقه رجعیه** **/کتاب العده**

خلاصه مباحث:

استاد گرامی به بررسی سایر ادله بر وثاقت قاسم بن عروه می‌پردازند.

مرحوم آقای خویی در مورد ادله وثاقت قاسم بن عروه بحث کرده‌اند و ما در مورد این ادله صحبت کردیم.

**قرینه سوم**

سومین قرینه وثاقت قاسم بن عروه این است: ان للصدوق طریقا إلیه، و هو دلیل الحسن، و الجواب عنه قد مر غیر مرة.[[1]](#footnote-1) این استدلال بر اساس مقدمه فقیه است. در مقدمه فقیه آمده است: جَمِیعُ‏ مَا فِیهِ‏ مُسْتَخْرَجٌ‏ مِنْ کُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَیْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَیْهَا الْمَرْجِعُ.[[2]](#footnote-2) این که کتاب آنان معوَّل و مرجع طایفه باشد نشان‌گر این است که آنان ثقه هستند. تعبیر آقای خویی دلیل حسن است. عرض کردم بهتر است که دلیل وثاقت بگیریم.

پاسخ این مطلب کلامی است که آقای خویی اشاره کردند و ما با ضمائمی در توضیح فقیه در سی‌دی درایه النور آورده‌ایم. درست است که همه روایات صدوق از کتب مشهوره اخذ شده است، ولی ممکن است مرحوم شیخ صدوق روایت‌های قاسم بن عروه را از کتاب حسین بن سعید که کتابی مشهور و علیه المعول و الیه المرجع است اخذ کرده باشد، اما حسین بن سعید را اول سند قرار نداده باشد. از عبارت شیخ صدوق استفاده نمی‌شود که هر کسی اول سند نامش ذکر شود صاحب کتابی است که از او روایت اخذ شده است. بر خلاف شیخ طوسی در تهذیبین که از عبارت ایشان استفاده می‌شود که کسی که نامش اول سند هست از کتاب او اخذ شده است؛ با توضیحاتی که ما در بحث اخذ به توسط داریم.[[3]](#footnote-3) [[4]](#footnote-4)

مرحوم محقق حلّی در المسائل العزیه می‌فرماید که شیخ طوسی بارها فرموده است: إنّ الإمامیّة مجمعة علی العمل بما یرویه السکونی و عمّار و من ماثلهما من الثقات.[[5]](#footnote-5) آقای استادی که آثار مرحوم محقق حلی را چاپ کرده است در پاورقی فرموده است که ما فقط یک عبارت پیدا کردیم که آن عبارت شیخ طوسی در عده و در مورد سکونی است. ایشان می‌فرماید مراراً شیخ طوسی به این مطلب تصریح کرده است که روایت‌های غیر امامی ثقه حجت است. این اشاره به عبارتی دارد که شیخ طوسی مکرّر در فهرست می‌فرماید: له کتاب معتمد. در مورد همین عمار ساباطی می‌فرماید: له اصل معتمد.[[6]](#footnote-6) «معتمد» یعنی طایفه به روایات او عمل می‌کنند. تعبیرات مکرر محقق حلی که می‌فرماید شیخ طوسی فلان شخص را توثیق کرده است، از همین عبارت له

کتاب معتمد برداشت شده است. معتمد بودن کتاب یعنی طایفه به این کتاب اعتماد می‌کردند و اعتماد به کتاب، اعتماد به مؤلف نیز است.[[7]](#footnote-7)

بنابراین خلاصه کلام این است که مؤلّفین مصادر فقیه ثقات هستند. ولی آیا هر کس اول سند فقیه است مؤلف مصدر فقیه است؟ این باید اثبات شود. آقای خویی مفصل شواهدی را می‌آورند که هر کسی اول سند هست، مؤلف مصدر نیست.

مرحوم شیخ صدوق در جلدهای اول معمولاً سند کمی ذکر می‌کنند و هر چه جلو می‌رود میزان ذکر افراد در سند بیشتر می‌شود. شاید به این سبب بوده است که این کتاب را در غربت نوشته‌اند و ابتدا خیال نمی‌کرده‌اند که آن قدر زنده بمانند و می‌خواسته‌اند که تألیف آن زود تمام شود. بعد می‌فهمند که حالا حالاها ماندنی هستند و کمی آرامش پیدا کرده بوده‌اند و به آن مشی طبیعی خود که ذکر سند است رجوع کرده‌اند. از جلد اول تا جلد چهارم تفاوت محسوسی در تعداد افراد در سند وجود دارد.

**قرینه چهارم**

قرینه چهارم این است که ابن ابی عمیر و احمد بن محمد بن ابی نصر از قاسم بن عروه روایت کرده‌اند. در کتاب آقای خویی روایت ابن ابی عمیر ذکر شده است، اما احمد بن محمد بن ابی نصر جزء روات قاسم بن عروه ذکر نشده است. ممکن است سؤال شود که احمد بن محمد بن ابی نصر در کجا از قاسم بن عروه روایت کرده است. یک جا روایت احمد بن ابی نصر از قاسم مولی ابی ایوب وارد شده است[[8]](#footnote-8) که آقای خویی هم این روایت را تحت همین عنوان قاسم مولی ابی ایوب آورده است، البته ایشان به قاسم بن عروه ارجاع نداده است. صغرویاً روایت ابن ابی عمیر و ابن ابی نصر از قاسم بن عروه ثابت است. کبرویاً مرحوم آقای خویی قبول ندارند که مشایخ ابن ابی عمیر و صفوان و بزنطی ثقه هستند، ولی ما کبرویاً قبول داریم و بحثی در این جا نیست.

**قرینه پنجم**

الخامس: أنه کثیر الروایة، و الجواب عنه ظاهر.[[9]](#footnote-9) آن چه در کتاب منتهی المقال نقل شده است که اصلش از تعلیقه وحید بهبهانی است این است: هو کثیر الروایة و أکثرها مقبولة، و یروی عنه ابن أبی عمیر فی الصحیح و الحسین بن سعید کذلک و کذا ابن أبی نصر و حمّاد و العباس بن معروف و البرقی و أبوه و ابن فضّال.[[10]](#footnote-10) این عبارت به چهار استدلال، بلکه به یک معنا به پنج استدلال بازگشت می‌کند. باید این‌ها را از هم تفکیک کرد.

یکی بحث کثرت روایت است که کثیر الروایه بودن را دلیل بر وثاقت بگیریم و به این روایت استدلال شده

است: اعرفوا منازل الرجال منا علی قدر روایاتهم عنّا.[[11]](#footnote-11) ما در جای خودش صحبت کردیم که مراد از روایاتهم عنّا این نیست که ببینید چقدر روایت از ما نقل می‌کنند، یعنی چقدر مدعی هستند که از ما مطلب شنیده‌اند، بلکه یعنی چقدر واقعاً از ما حدیث شنیده‌اند. یک مرحله تحمل داریم و یک مرحله ادا. می‌فرمایند اگر می‌خواهید ببینید آدم‌ها چقدر منزلت دارند، ببینید چه مقدار از ما تحمل حدیث کرده‌اند و هر چه بیشتر تحمل حدیث کرده‌اند مقام بالاتری دارند. اما ممکن است در روایت کردن دروغ گفته باشد. این جور نیست که بین کسی که 200 روایت نقل کرده است و کسی که 500 روایت نقل کرده است، کسی که 500 روایت نقل کرده است مقامش بالاتر باشد. اگر وثاقت نداشته باشند، ممکن است کسی که 500 روایت نقل کرده است، همه را دروغ گفته باشد. تحمل بعد از این است که وثاقت و اعتبار راوی ثابت شود. بعد از این که اعتبار روایت او ثابت شد، می‌فرمایند آن که 500 روایت از ما تحمل کرده است از کسی که 200 روایت از ما تحمل کرده است مقامش بالاتر است، چون بیشتر از دانش ما استفاده کرده است. یک ذیل نیز در بعضی نقل‌هایش دارد: علی قدر روایاتهم عنّا و فهمهم منّا. ببینید چقدر از ما حدیث دریافت کرده‌اند، نه این که چقدر حدیث نقل می‌کنند که ممکن است راست یا دروغ بگویند.[[12]](#footnote-12) [[13]](#footnote-13) [[14]](#footnote-14)

قرینه دوم و أکثرها مقبولة است. به روایت‌های قاسم بن عروه فتوا داده شده است. مرحوم آقای خویی می‌خواهد بفرماید که فتوای به روایت دادن دلیل بر وثاقت راوی نیست، چون آنان به اصاله العداله عمل می‌کرده‌اند.

این مطلب ناتمام است. قدما به اصاله العداله عمل نمی‌کرده‌اند. اگر یک روایت را از یک راوی نقل و به آن عمل کنند، دلیل بر این نیست که راوی را ثقه می‌دانسته‌اند، ولی معنای این که اکثر روایات راوی مقبول باشد این است که خود آن راوی را ثقه می‌دانسته‌اند. اگر بعضی از روایت‌های راوی را ثقه بدانند، ممکن است این ثقه دانستن به سبب قرائن خارجیه باشد. و منهنا یظهر که اگر مرحوم محقق حلی از معتمد بودن کتاب معتمد بودن صاحب کتاب را استفاده می‌کند به دلیل این است که در صورتی که یک روایت باشد، ممکن است اعتماد به این روایت به قرینه خارجی باشد، ولی آدم احتمال نمی‌دهد که همه روایت‌های کتاب قرینه خارجی داشته باشد. معنایش این است که خود راوی ثقه است و به تعبیر رجالی‌ها به قرینه داخلی تصحیح شده است، نه قرینه خارجی. اصطلاحاً به تصحیحی که به سبب وثاقت راوی است قرینه داخلی می‌گویند و تصحیحی را که به دلیل مثلاً عمل اصحاب است قرینه خارجی می‌نامند.

اکثرها مقبوله یعنی اکثر مقداری که در اختیار ما است مقبوله است. همین که اصحاب مثلاً به 80 روایت قاسم بن عروه عمل کرده باشند کافی است برای این که بدانیم اصحاب قاسم بن عروه را ثقه می‌دانسته‌اند. می‌فرماید شخص کثیره الروایه‌ای است که اکثرش مقبوله است. نتیجه‌اش کثرت روایت‌های مقبوله داشتن ست.

نکته سوم این است که ابن ابی عمیر فی الصحیح از او روایت می‌کنند. این همین مطلبی است که آقای خویی هم به آن اشاره کردند. ما روایت ابن ابی عمیر را گر چه یکی هم باشد دلیل بر وثاقت می‌دانیم.

نکته بعدی این است که حسین بن سعید از او روایت می‌کند. اگر یک روایت از حسین بن سعید باشد، به درد نمی‌خورد، ولی حسین بن سعید روایت‌های زیادی دارد. اکثار روایت جلیل از یک شخص دلیل بر وثاقت آن شخص است.[[15]](#footnote-15) حسین بن سعید راوی کتابش هم است. کثرت روایت حسین بن سعید را دلیل وثاقت می‌دانیم. البته دلیل چهارم از این عبارت استفاده نمی‌شود و از خارج ضمیمه کردیم.

دلیل پنجم که شاید این عبارت بیشتر ناظر به آن است این است که گاهی افراد زیادی از یک راوی روایت می‌کنند و ممکن است تک تک روایت‌های این افراد زیاد نباشد، ولی مجموع روایت‌های راوی‌های مختلف نشان می‌دهد که این شخص باید ثقه باشد. چون غالباً روایت را برای عمل نقل می‌کردند. این که اعتمادشان به روایت به قرینه خارجی باشد و آوردن روایت برای این باشد که مؤیّد یک روایت دیگر باشد، در موارد کم ممکن است. هر مقدار تعداد روایت‌های یک راوی که اشخاص بزرگ و ثقه از او نقل می‌کنند بیشتر باشد، احتمال این که این نقل‌ها برای تأیید یا به سبب اقتران روایت به قرائن خارجی باشد، تضعیف می‌شود.

اگر از یک نفر 100 روایت نقل شده است و این 100 روایت را 30 نفر نقل کرده‌اند که هر کدام به طور متوسط 3 روایت نقل کرده‌اند، در مورد هیچ کدام از آنان نمی‌توانیم بگوییم که زیاد روایت کرده است. ولی احتمال این که همه این 100 روایت را به سبب قرائن خارجی یا برای تأیید نقل کرده باشند، تضعیف می‌شود، به طوری که مجموعاً آدم مطمئن می‌شود که این راوی را ثقه می‌دانسته‌اند.

اکثار روایت اجلا به دو گونه است. گاهی یک راوی را در نظر می‌گیریم و می‌گوییم این راوی زیاد روایت کرده، بنابراین او را ثقه می‌دانسته است. شکل دیگر این است که افراد زیادی از این راوی روایت کرده‌اند و مجموع روایت‌های این افراد از این راوی کثیر است. در مورد قاسم بن عروه هر دو روش را می‌شود دنبال کرد. اگر روش اول را دنبال می‌کنیم، کسی که می‌خواهد این وصف را داشته باشد نباید از کسانی باشد که یروی عن الضعفا و یعتمد المراسیل. چون یروی عن الضعفا یعنی از افراد ضعیف هم زیاد روایت می‌کند، بنابراین برای اثبات وثاقت مروی عنه فایده ندارد. اما در روش دوم می‌توانیم بعضی از این افرادی را که یروی عن الضعفا نیز ضمیمه کنیم. چون آن‌هایی که یروی عن الضعفا هستند این گونه نیست که همه مشایخشان ضعیف باشند. برقی که یکی از یروی عن الضعفا است، شاید از مثلاً 1000 روایتی که نقل کرده است، 800 روایت از روات ثقات است و 20 درصد روایت‌هایش از غیر ثقات است. همین مقدار برایش مشکل‌ساز بوده است. راوی‌های دیگر مثلاً میزان روایتشان از ضعفا 1 یا 2 درصد بوده است. علم آمار هم بر اساس این است که یک مجموعه نمایش‌گری از کل جامعه آماری ما است.

ایشان در ادامه به مجموع روایت‌های راویان مختلف ثقه استدلال می‌کند. لازم نیست تک تک افراد صفت یروی عن الضعفا را نداشته باشند. بنابراین می‌تواند در این مجموعه کسانی را که یروی عن الضعفا هستند را بیاورد. پس ذکر برقی و ابوه در این جا مشکلی ندارد. و منهنا یظهر که اشکال مرحوم ابو علی در حاشیه که فرموده است: هذا، و فی عدّ روایة البرقی و أبیه عنه من أمارات الاعتماد بعد ذکر أهل الرجال أنّهما ممّن أکثر

الروایة عن الضعفاء و المجاهیل ما لا یخفی[[16]](#footnote-16) وارد نیست. ایشان خیال کرده‌اند که مرحوم وحید بهبهانی به تک تک روایت‌های آنان تمسک کرده است.

**مسائل صاغانیه**

مرحوم آقای خویی همه استدلالات را رد می‌کند و می‌فرماید که بله در مسائل صاغانیه به وثاقت او تصریح شده است. شیخ مفید می‌فرماید که یک روایت از طریق ثقات وارد شده است و در سند این روایت قاسم بن عروه وجود دارد. این کالتصریح به وثاقت قاسم بن عروه است. ولی آقای خویی می‌فرماید: نسبه هذا الکتاب إلیه غیر معلومة بل فی الکتاب أمارات تدل علی أنه موضوع علیه، و الشیخ المفید و إن کان له کتاب یسمی بالمسائل الصاغانیة، إلا أن الکلام فی انطباقه علی هذا المطبوع.[[17]](#footnote-17) ایشان توضیح نداده‌اند که این امارات چیست. من امارات روشنی ندیدم، البته خیلی سریع نگاه کردم.

چیزی که فی الجمله دیدم این است که ایشان به ابوحنیفه اعتراض می‌کند که قائل به خلق قرآن است. قوله بخلق القرآن و خروجه بذلک عن قول السلف الصالح من أهل الإسلام.[[18]](#footnote-18) می‌فرماید که سلف صالح قائل به خلق قرآن نبودند. ممکن است گفته شود که ایشان می‌خواهد بفرماید که خلق قرآن مشکل دار است و این لحن لحن شیخ مفید نیست. نه، این هم شاهد نیست. خود شیخ مفید در اوائل المقالات می‌فرماید که ائمه معصوم علیهم السلام اطلاق مخلوق بودن را به قرآن نهی کردند. می‌فرماید چون یکی از معانی مخلوق، مجعول و مصنوع است. این هم ممکن است اشاره به همین روایاتی باشد که از مخلوق نامیدن قرآن نهی کرده است. ممکن است مراد از سلف صالح ائمه معصوم علیهم السلام باشد. ایشان نخواسته است وارد آن بحث‌های خاص شود و با اشاره و اجمال گذشته است. این هم با دیدگاه‌های شیخ مفید سازگار است.

شیخ مفید مقداری سیاسی رفتار کرده است. چون آن حکومت‌ها نسبت به بحث خلق قرآن خیلی حساسیت داشتند و کسانی که قائل به خلق قرآن بودند از نظر حکومتی‌ها خیلی مطرود بودند. شاید می‌خواسته است اشاره کند که حرف‌هایی که شما می‌زنید بار سیاسی هم دارد و ممکن است در طرفداری‌تان از ابوحنیفه برای شما گران تمام شود.

ساختار کلی آن به ساختار کلام شیخ مفید خیلی شبیه است. یکی از ویژگی‌های کتاب‌های شیخ مفید این است که فصل فصل است. مدل این به فصول مختاره خیلی شبیه است و مانند یک شخص مناظره‌گر است. من هیچ کسی را هم غیر از آقای خویی ندیدم که در المسائل الصاغانیه اشکال کند. خود آقای خویی هم در ترجمه ابوحنیفه در رجالشان به همین مسائل صاغانیه تمسک کرده‌اند. می‌فرماید شیخ مفید در مسائل صاغانیه فتواهای شاذ ابو حنیفه را ذکر کرده است و ایشان به همان اعتماد کرده است.

علی القاعده به توثیق شیخ مفید در مسائل صاغانیه نیز می‌توان اعتماد کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص29. الثالث: أن للصدوق طريقا إليه، و هو دليل الحسن، و الجواب عنه قد مر غير مرة. [↑](#footnote-ref-1)
2. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص3. وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ وَ جَمِيعُ‏ مَا فِيهِ‏ مُسْتَخْرَجٌ‏ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَ إِلَيْهَا الْمَرْجِعُ مِثْلُ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِيِ‏ وَ كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِ‏ وَ كُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِ‏ وَ كُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ نَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى‏... [↑](#footnote-ref-2)
3. پاسخ سؤال: تعویض سند نکرده است، بلکه قاسم بن عروه را ابتدای سند گذاشته است. فرض کنید در طریق مشیخه هم فرموده است ما رویت عن القاسم بن عروه فقد رویته عن فلان عن الحسین بن سعید عن قاسم بن عروه. [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: یعنی کتابی است که مرجع طایفه است. اگر کتابی معوّل و مرجع طایفه باشد نشان‌گر توثیق است. [↑](#footnote-ref-4)
5. الرسائل التسع، محقق حلی، ص65. قوله: الرواية مستندة إلى السكوني، و هو عامّي. قلنا: هو و ان كان عاميّا فهو من ثقات الرواة. و قال شيخنا أبو جعفر رحمه اللّه في مواضع من كتبه: إنّ الإماميّة مجمعة على العمل بما يرويه السكوني و عمّار و من ماثلهما من الثقات، و لم يقدح بالمذهب في الرواية مع اشتهار الصدق، و كتب جماعتنا مملوّة من الفتاوى المستندة إلى نقله، فلتكن هذه كذلك. ثمّ الخصم يحتجّ بما هو أضعف منها. [↑](#footnote-ref-5)
6. الفهرست، شیخ طوسی، ص335. 527 - عمار بن موسى الساباطي: و كان فطحيا. له كتاب كبير جيد معتمد. رويناه بالإسناد الأول عن سعد و الحميري عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد المدائني عن مصدق بن صدقة عن عمار. [↑](#footnote-ref-6)
7. پاسخ سؤال: چون در مورد عمار ساباطی هیچ جایی توثیق صریح نداریم. می‌خواهد بفرماید که طایفه مجمع بر عمل به روایت سکونی و عمار ساباطی و من ماثلهما من الثقات هستند. من الثقات بودن او را از خود عمل طایفه درآورده است وگرنه شیخ طوسی جایی تصریح به وثاقت سکونی و عمار ساباطی نکرده است. ایشان وثاقت را از همین معتمد بودن استفاده کرده است. من مقاله مفصلی در مورد عبارت عده نوشته‌ام که در مجله تا اجتهاد چاپ شد. آن در اثبات این مطلب است که برداشت محقق حلی درست است و از این عبارت همین مطلب استفاده می‌شود، با توضیحاتی که مفصل آن جا ذکر کرده‌ام. [↑](#footnote-ref-7)
8. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص27. وَ رُوِيَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ‏ مَوْلَى‏ أَبِي أَيُّوبَ‏ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ فَقَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ وَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاتَيْنِ إِلَّا أَنَّ هَذِهِ قَبْلَ هَذِهِ. [↑](#footnote-ref-8)
9. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص29. الخامس: أنه كثير الرواية، و الجواب عنه ظاهر. [↑](#footnote-ref-9)
10. منتهى المقال في أحوال الرجال، محمد بن اسماعيل حائرى مازندرانی، ‌ج5، ص224. و قال في موضع آخر: إنّه ممّن لم يصرّح بالتوثيق، بل غير مذكور في صه، و قال د: كش ممدوح، و ما رأيت في كش مدحه و ما ذكره غيره أيضا، بل قالوا في القاسم بن عروة: في كش وزير أبي جعفر المنصور، و لو لم يكن هذا سببا للذمّ لم يكن مدحا انتهى. قلت: هو كثير الرواية و أكثرها مقبولة، و يروي عنه ابن أبي عمير في الصحيح و الحسين بن سعيد كذلك و كذا ابن أبي نصر و حمّاد و العباس بن معروف و البرقي و أبوه و ابن فضّال. [↑](#footnote-ref-10)
11. وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج27، ص149، أبواب ، باب، ح، ط آل البيت. عَنْ حَمْدَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: اعْرِفُوا مَنَازِلَ‏ الرِّجَالِ‏ مِنَّا عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا. [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: نه، روایت مصدر است، یعنی روایت کردن. [↑](#footnote-ref-12)
13. پاسخ سؤال: نه، منزلت علمی است. برای تشخیص منزلت علمی اشخاص است. اشاره به این است که علم صحیح عندنا است. هر مقدار که بیشتر علم حدیث دریافت کرده باشند بالاتر می‌روند. [↑](#footnote-ref-13)
14. پاسخ سؤال: محدَّث یعنی چه مقدار حدیث در اختیارش گذاشتیم. مفهَّم یعنی چه مقدار حدیث به او تفهیم کردیم. آیا محدَّث بار مفهومی خاص دارد، یعنی کسی که فرشتگان با او سخن می‌گویند؟ این جا مراد از محدّث الذی یحدثه الامام است، نه الذی یحدثه الملک. با آن اصطلاح خاص محدث در مورد ائمه معصوم علیهم السلام که ائمه محدَّث هستند نبی نیستند، اشتباه نشود. روایت هم می‌فرماید چقدر حدیث از ما دریافت کرده و آن را فهم کرده است. بحث شنیدن تنها نیست، بلکه شنیدن به علاوه فهم مضمون این احادیث است. این دو با هم ارزش شخص را بالا می‌برد. [↑](#footnote-ref-14)
15. پاسخ سؤال: حسین بن سعید شاگرد ابن ابی عمیر است، البته جزء شاگردهای متقدم او است و تقریباً معاصرند. قاسم بن عروه از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است. اواخر عصر امام صادق علیه السلام را درک کرده است و ابن ابی عمیر از او روایت کرده است و باز هم مانده است تا حسین بن سعید از او روایت کرده است. نیاز نیست که عمر خیلی طولانی داشته باشد. فرض کنید قاسم بن عروه موقع وفات امام کاظم علیه السلام 20 ساله باشد، متولد 128 می‌شود. روایت‌های حسین بن سعید معمولاً بعد از امام رضا علیه السلام است. فرض کنید سال 210 است. اگر حسین بن سعید از او روایت کرده باشد، عمرش 80 سال می‌شود. هشتاد سال عمر کافی است برای این که هم قاسم بن عروه از اصحاب الصادق علیه السلام باشد و هم ابن ابی عمیر از او نقل کرده است و بعدش هم حسین بن سعید. [↑](#footnote-ref-15)
16. منتهى المقال في أحوال الرجال، محمد بن اسماعيل حائرى مازندرانی، ‌ج5، ص225. هذا، و في عدّ رواية البرقي و أبيه عنه من أمارات الاعتماد بعد ذكر أهل الرجال أنّهما ممّن أكثر الرواية عن الضعفاء و المجاهيل ما لا يخفى. [↑](#footnote-ref-16)
17. معجم رجال الحدیث، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص29. نعم في كتاب المسائل الصاغانية المطبوعة المنسوبة إلى الشيخ المفيد (قدس سره) قد صرح بوثاقته إلا أن نسبه هذا الكتاب إليه غير معلومة بل في الكتاب أمارات تدل على أنه موضوع عليه، و الشيخ المفيد و إن كان له كتاب يسمى بالمسائل الصاغانية، إلا أن الكلام في انطباقه على هذا المطبوع. [↑](#footnote-ref-17)
18. المسائل الصاغانیة، شیخ مفید، ص144. فصل فأما قول أبي حنيفة الذي يأتم به هذا الشيخ الضال و أضرابه من أغمار الكفار في أصول الدين فهو أيضا من أسخف مقال و أبعده عن الصواب.من ذلك قوله أن لله تعالى ماهية لا يعلمها إلا هو و أنه يدرك يوم القيامة بحاسة سادسة.و قوله بالجبر و القدر و صفة الباري بإرادة الظلم و محبة جميع القبائح و القضاء بالفساد في الأرض.و قوله بخلق القرآن و خروجه بذلك عن قول السلف الصالح من أهل الإسلام.و قوله في الإرجاء بما لم يوافقه أحد من أهل القبلة.و من ذلك قوله أن الإيمان هو الإقرار في الجملة دون التفصيل و جوابه و قد سئل في ذلك بمكة فقيل له ما تقول في رجل قال أنا مقر مؤمن أن الله تعالى قد بعث نبيا ختم الرسل إلا أنني لست أعلم أ هو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب أم رجل من الزنج أ يكون مؤمنا قال نعم يكون مؤمنا.فقيل له فإن قال أعلم أن لله بيتا محجوجا يجب على الناس قصده إلا أنني لست أعلم أنه بمكة أو بالهند و قال هذا مؤمن لأنه قد أقر في الجملة و إن شك في التفصيل. [↑](#footnote-ref-18)